

دگرگونی لائیسیتِه در فرانسه



ژان بوبرو

برگردان از فرانسه: تقی تام - بهروز عارفی

نخستین دشواری هنگام بررسی «لائیسیتِه» در فرانسه، از خود این واژه ریشه می‌گیرد. از نگاه بسیاری، چنین برمی‌آید که این واژه منحصرًا فرانسوی است. به‌خاطر دارم که یکی از همکاران پس از آگاهی از سفر من به توکیو برای تدریس لائیسیتِه به من گفت: «حتماً آنان چیزی نفهمیدند». حال آنکه، قانون اساسی ژاپن پرداخت یارانه به آموزش مذهبی (ماده 20) را برای «دولت و نهادهای» آن ممنوع کرده است، امری که در مورد فرانسه صدق نمی‌کند. به نظر من، این گفتار نشانه‌ی توهمی است که درباره‌ی لائیسیتِه رُشد کرده و این پندار بخشی لاینفک از واقعیت تاریخی و اجتماعی لائیسیتِه در فرانسه است.

تعریف‌های لائیسیتِه

به لحظه‌ی بنیادگذار جمهوری سوم رجوع کنیم، دورانی که واژه‌ی «لائیسیتِه» به مثابه «واژه‌ی نوی ضروری» تلقی می‌شد. نخستین نظریه‌پرداز آن، فردینان بوئیسون^[1] (1841-1932)، در سال 1883 در ^{□□□□□□} بر این تأکید دارد که فرایندی طولانی در ^{□□□□□□}^[2]

درازنای قرن‌ها رخ داده که در آن (به نوشته‌ی او) «کارکردهای متفاوت زندگی جمعی یکی از دیگری متمایز شده، با رهایی از قیومت تنگِ کلیسا آزاد و از هم جدا شده اند». لائیسزاسیون مدرسه دولتی که سال پیش از آن انجام شده بود، این روند را کامل می‌کند. به عقیده‌ی بوئیسون، فرانسه با ایجاد مدرسه‌ی دولتی لائیک، «لائیک‌ترین کشور اروپا گردید». این گفته به این معنی است که دیگر کشورهای اروپا نیز به میزان کمتری لائیک هستند و کشورهای دیگر قاره‌ها شاید لائیک‌تر باشند. با توجه به همه جوانب، بوئیسون لائیسته را به «دولت لائیک، بی‌طرف نسبت به همه کیش‌ها، مستقل از همه روحانیان، خلاص شده از هر مفهوم الهیاتی پیوند می‌زند». به عقیده‌ی او، این حکمرانی سیاسی «برابری همه در برابر قانون» را از طریق کاربردِ حقوق مدنی میسر می‌کند که از این پس، «فرا‌تر از هر تعلق مذهبی» و «آزادی همه کیش‌ها» تضمین شده است.

اگر به این مشخصه‌های دولت لائیک بسنده کنیم، در آن صورت بایست قدیمی‌تر بودن اصول لائیسیته در آمریکا را بپذیریم. به‌ویژه که در زمانی که بوئیسون تعریف خودش را ارائه می‌دهد، هنوز در فرانسه قرارداد کنکورد [\[3\]](#) با کلیسای کاتولیک و نیز نظام قضائی کیش‌های رسمیت یافته وجود داشت که علاوه بر کاتولیسیسم، دو کیش پروتستان و کیش کلیمی رسمیت یافته بودند و روحانیان آنان حقوق‌بگیر دولت بودند. از سویی در آن دوران، برای بسیاری از شخصیت‌های جمهوری‌خواه، جدایی به سبک آمریکا و جدایی مکزیکی **الگوهای نمونه** بودند. و بیست سال بعد، همان بوئیسون ریاست کمیسیون پارلمانی منتخبی را به عهده داشت که دقیقاً تحقق جدائی کلیساها و دولت در فرانسه را به انجام رساند. آیا امروز تعریف بوئیسون از مدافِتاده تلقی می‌شود؟ نگاهی بی‌اندازیم به تعریفی که **شورای قانون اساسی** در تصمیم خود در 22 فوریه 2013 از لائیسیته ارائه می‌کند.

ابتدا، شورای قانون اساسی اصل نخست قانون اساسی را یادآوری می‌کند: «جمهوری ایران اسلامی یک کشور واحد و یکپارچه است. تمام اراضی و منابع طبیعی و اقتصادی و فرهنگی و تاریخی و انسانی این کشور در یک کلیت واحد و یکپارچه قرار دارند. هیچ‌کس و هیچ‌کدام از اجزای این کشور حق ندارد به نام خود یا به نام گروهی از این کشور، اقدام به جدایی یا استقلال یا جداسازی از این کلیت واحد و یکپارچه نماید. هیچ‌کس و هیچ‌کدام از اجزای این کشور حق ندارد به نام خود یا به نام گروهی از این کشور، اقدام به جدایی یا استقلال یا جداسازی از این کلیت واحد و یکپارچه نماید.»

شورای قانون اساسی چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «جمهوری ایران اسلامی یک کشور واحد و یکپارچه است. تمام اراضی و منابع طبیعی و اقتصادی و فرهنگی و تاریخی و انسانی این کشور در یک کلیت واحد و یکپارچه قرار دارند. هیچ‌کس و هیچ‌کدام از اجزای این کشور حق ندارد به نام خود یا به نام گروهی از این کشور، اقدام به جدایی یا استقلال یا جداسازی از این کلیت واحد و یکپارچه نماید. هیچ‌کس و هیچ‌کدام از اجزای این کشور حق ندارد به نام خود یا به نام گروهی از این کشور، اقدام به جدایی یا استقلال یا جداسازی از این کلیت واحد و یکپارچه نماید.» (1) (2) (3) (4) (5) (6)

- این تعریف، بر مشخصه‌های دولت لائیک معینی تأکید می‌کند که بوئیسون داده است و به دو ماده‌ی نخستین قانون جدایی کلیساها و دولت مصوبه 9 دسامبر 1905 - نزدیک می‌شود. در واقع، ماده 1 این قانون اعلام می‌دارد: «جمهوری آزادی وجدان را تأمین می‌کند. جمهوری آزادی عمل به دین‌ها را فقط درچارچوب محدودیت‌هایی که [خود همین قانون تعیین کرده] در جهت تأمین منافع عمومی تضمین می‌کند.» ماده 2 - تصریح می‌کند: «جمهوری نه دینی را به رسمیت می‌شناسد و نه به آن دستمزد و یارانه پرداخت می‌کند»، اما، درنهایت، ماده 2 با اعلام اینکه در مکان‌های در بسته، با هدف «تأمین آزادی اجرای فریضه‌های دینی» (به نقل از قانون)، هزینه‌ی خدمات دینی‌یاری از بودجه دولتی تأمین خواهد شد، اولویت ماده 1 را می‌پذیرد.

در تصمیم شورای قانون اساسی در 2013، «آزادی وجدان» با «احترام به همه اعتقادات» جایگزین شده است، از سوی دیگر، اصل عدم پرداخت یارانه حذف شده است. ولی به نظرما، این امر اهمیت دارد که در آنجا نیز، اصولی که بیان شده به جز فرانسه در کشورهای دیگر نیز به اجرا در می‌آیند. به‌ویژه که

این تصمیم شورای قانون اساسی درخواست انجمنی را رد کرد که خواستار پایان دادن به نظام کیش‌های به رسمیت شناخته شده در سه استان آلتاس-موزل شده بود که در سال 1905 جزو آلمان بودند و جدایی هرگز در آنجا به اجرا در نیامد. از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که از جنبه قضائی، لائیسیته ویژگی خاص فرانسوی ندارد، به‌ویژه که اگر سرزمین‌های آن‌سوی دریاهای فرانسه را در نظر گیریم، فرانسه‌ی به اصطلاح «تجزیه ناپذیر» دارای نیم دوجین رژیم‌های دینی است.

پارادوکس لائیسیته در فرانسه

با این وجود، مشکل به قوت خود باقی است زیرا «اصل لائیسیته» به ثبت قانونی تعلق دارد، و خود واژه دارای اهمیت تاریخی و ایدئولوژیک است. دوباره به بوئیسون برگردیم. فیلسوفی که مایل است زمان حالی را که آرام و آسوده می‌خواهد با گذشته‌ای پرمناقشه درهم آمیزد؛ در بخشی از نوشته که هنوز نقل نکرده ام، او تأکید می‌کند که در واقعیت، «ایده‌ی لائیسیته» «در مضمون صریح خود» در دوران انقلاب فرانسه ظهور کرد. پس از آن با «نزدیک به یک سده از نوسان‌ها و تردیدهای سیاسی» روبرو بودیم که به نوشته‌ی او پس از «بحث‌های ستیزه‌جویانه» پایان یافت. «نوسان‌هایی» که او سخن می‌گوید به آنچه که به‌طور کلاسیک «مناقشه‌ی دو فرانسه» می‌نامند بستگی دارد (یعنی به مبارزه میان دو اقلیت فعال: فرانسه‌ی سنتی، موسوم به «فرزند بزرگ کلیسا» و -فرانسه‌ی مدرن که خود را فرزند انقلاب می‌داند). پیامد این مناقشه بی‌ثباتی مربوط به قانون اساسی بود؛ در طول قرن نوزدهم، از جمهوری اول تا سوم، هفت رژیم سیاسی متفاوت در فرانسه پی در پی روی کار آمد.

جمهوری سوم در پی شکست نظامی فاجعه‌باری در برابر آلمان در 1870 اعلام شد. چندین اقدام برای بازسازی

- پادشاهی به عمل آمد. آنچه که مورخان به طور معنی داری «جمهوری جمهوری خواهان» می نامند، فقط در در پایان این دهه برقرار شد. جمهوری خواهان یاد شده خود را موظف دانستند تا دموکراسی لیبرال پایدار برقرار کنند. آنان قانون های مربوط به آزادی مطبوعات، آزادی اجتماع، آزادی خاکسپاری، حق پیوستن به سندیکا و غیره را به تصویب رساندند. با این همه برای تحقق این دموکراتیزاسیون گسست جدید با مذهب کاتولیک ضروری بود زیرا در توطئه های پادشاهی شرکت داشت.

از سوی دیگر، در نیمه دوم قرن نوزدهم، به قول شارل-اوگوستن سَنت-بُوو[4] (نویسنده) «اسقفنشینی - بزرگ اندیشه ای آزاد» گسترش یافته بود، یعنی مجموعه ای انسان هایی که به یک فلسفه معنوی تعلق خاطر می یافتند، ولی به فریضه های دینی عمل نمی کردند و از دفن شدن با مراسم مذهبی خودداری می کردند. حال آنکه نظام دین های رسمیت یافته شامل اندیشه آزاد نمیشد. قانون آزادی خاکسپاری سمت و سوی این گسست موسوم به «روحانی ستیزی[5]» را نشان می دهد: - در گذشته، «بدینان» یاد شده را در بخش «نفرین شدگان» گورستان به خاک می سپردند، یعنی قسمتی از گورستان که کشیش متبرک نمی کرد. پایان این تبعیض برای کاتولیک ها به منزله ای نوعی خلع ید بود. با این وجود، در همان زمان، دین از آزادی های جدیدی بهره مند بود: بدین ترتیب، در دوران جمهوری سوم مطبوعات کاتولیک آزادتر از دوران امپراتوری دوم [6] بود.

رهبری سیاسی چون ژول فری [7] تلاش کرد بین دو جنبه، جنبه ای گسست و جنبه ای آزادی تعادل برقرار کند. گرچه در سال 1882 با لائیسزاسیون مدرسه دولتی درس اخلاق دینی حذف شد، با این حال مدرسه یک روز به استثنای یکشنبه تعطیل می شد تا تعلیم اصول مسیحیت آسان تر شود. پس، دولت لائیک نه در قبال مذهب، بلکه در مورد آزادی های مذهبی وظایفی داشت، امری که مورد نارضایتی لائیک های سرسخت شد. برخی از معلمان

روز تعطیل اختصاص یافته به تعلیم اصول مسیحیت را رعایت نمی‌کردند و در نتیجه یک اخطار قانونی در مورد آنان صادر شد.

تألم کا تولیک‌ها به مراتب شدیدتر بود و در طول ده‌ها سال، برچسب «مدرسه بدون خدا» (به معنای مدرسه علیه خدا) را به آن چسبانده بودند. ریشه‌ی دو **سوگرایی اساسی واژه «لائسیسته»** در همین جاست. این واژه در عین حال به معنای مجموعه‌ای از قاعده‌های -قضائی درباره آزادی وجدان و آزادی کیش است و می‌خواهد برای همه یکسان باشد، امری که امکان می‌دهد تا ایده‌آلی برای زندگی- باهم برای دموکراسی‌ها ایجاد کند. اما همچنین، واژه لائسیسته در واقعیت اجتماعی-تاریخی فرانسه، پرچم یک اردوگاه، یعنی اردوگاه «روحانی‌تستیزی» در مقابل «روحانیت» است و در این‌جاست که به ماحصل تاریخی **منحصر به فرد** تبدیل می‌شود. واژه «لائسیسته» از **منظر تاریخی مورد اجماع** نیست، در حالی‌که تمایل دارد انسجام یک دولت -حقوق‌مند را ایجاد کند و نظم عمومی دموکراتیک به -وجود آورد. این پارادوکس در سراسر تاریخ لائسیسته ی فرانسه سیر می‌کند.

لائسیسته میان تاریخ و حافظه

جریان تاریخ را دنبال کنیم. مَهرِ ماجرای درفوس[8] بر نقطه چرخش قرن نوزدهم و بیستم خورده است. گرچه اساساً افراد تکرو بودند که نبرد برای عدالت را پیش می‌بردند، دو فرانسه از جنبه سیاسی بیش از هرزمانی در کشمکش بودند. جمهوری سوم احساس می‌کرد که «خطر کا تولیک» آن را تهدید می‌کند. لذا چرخشی نسبت به لیبرالیسم دموکراتیک اتخاذ شد. قانون 1901- با برقراری آزادی تشکیل انجمن‌ها رژیم ویژه‌ای نیز برای مجمع‌های مذهبی که خارج از حقوق عرفی قرار گرفته بودند، ایجاد می‌کرد. به علاوه، امیل کومب[9]، رئیس جدید شورای دولتی این قانون را موشکافانه به اجرا درآورد. در آن زمان، از «**لائیسیسم (laïcisme)**» صحبت می‌شد. در حافظه‌ی جمعی، جدایی 1905 را به مثابه **اوج این**

سیاست تلقی کرده و به نادرست کومب را پدر جدایی نامیدند.

این نادرستی نشان می‌دهد که تنش میان واقعیت قضائی و واقعیت تاریخی لائیسیته در فرانسه با اختلاف قوی بین این واقعیت تاریخی و روایت یادمانی افسانه‌ای که از آن ساخته بودند، تشدید می‌شود. حال آنکه این روایت بدیهی به نظر رسید زیرا در هر دو افسانه طلایی روحانی ستیزی و افسانه سیاه روحانیت مشترک بود.

درواقعیت، در گردش سال 1904 به 1905، فرایند جدایی به دلیل اختلاف مابین دو متن در بن‌بست قرار داشت: طرح کومب و طرح کمیسیون. برای استقرار طرح کمیسیون پارلمانی، فردینان پوئیسون، رئیس و آریستید بریان^[10] گزارشگر آن، کار درخشانی انجام داده و موفق شدند که کلیه جناح چپ و جناح راست مشترکا کار کنند، در حالی که در صحن مجلس به‌شدت با همدیگر مقابله می‌کردند.

در مورد آنچه من به منزله‌ی تنش ساختاری لائیسیته -فرانسه تعریف کردم، طرح کمیسیون نمونه به نظر می‌رسد: از یک سو، با حذف شناسائی رسمی کلیساها، جدایی را برقرار می‌کند که به معنای پیروزی تاریخی اردوگاه روحانیستیز است و از طرف دیگر، با دادن آزادی‌های جدید و برقراری قاعده‌های قابل دوام برای کلیسا که سازماندهی درونی‌اش را رعایت کرده، آرامش یک زندگی باهم صلح آمیز را در افق مورد نظر دارد. این واقعیت که کومب در ژانویه 1905 قدرت را ترک کرد، برای موفقیت جدایی لیبرال اساسی بود. اما کومب یا مانند یک نماد باقی ماند یا مانند فردی نفرت‌انگیز، در حالی که طرح او با چنان امتناعی روبرو شد که او که برای کمیسیون سنا درباره جدایی نامزد شده بود، شکست خورد، مطلبی که هیچ مورخی ننوشته است!

قانون 1905 و آینده‌ی آن پس از امتناع پاپ

قانون جدایی 9 دسامبر 1905 با همان تنش‌هایی روبرو شد که طرح کمیسرها چندین ماده‌ی آن به لطف رای راست‌گرایان به تصویب رسید، زیرا اکثریتی از نمایندگان چپ آن‌ها را بسیار مساعد با کلیسای -کاتولیک تشخیص می‌دادند. با این وجود، هنگام رای‌گیری نهایی، هر نماینده‌ای جایگاه خود را بازیافت؛ همه نمایندگان چپ به قانون رای دادند و راست رای مخالف داد (341/233). با این همه، محتوای لیبرالی متن قانون طوری بود که رأی‌دهندگان راضی شدند و جناح چپ در انتخابات مه 1906 پیروزی روشنی به دست آورد (411 نماینده در مقابل 174 نماینده راست‌گرا، به رغم بحران تهیه‌ی فهرست [اموال کلیسا] که اقلیتی از کنشگران کاتولیک تلاش کردند از انجام تصمیمی جلوگیری کنند که راست میانه خواهان آن بود). از سوی دیگر، در جریان یک رای‌گیری مخفی، مجمع اسقفی فرانسه طرحی برای وضعیت انجمن‌ها تهیه کرد که نامش را «**کلیسای فرانسه - کاتولیک**» گذاشته بود، یعنی مطابق با قانون شرع و خود قانون (18/56).

اگر پاپ این تصمیم را پذیرفته بود، جنبه‌ی قضائی مصالحه‌جویی آن احتمالاً برنده می‌شد. اما پاپ پی 10 که کنار گذاشته شده بود، هراس داشت که مبادا «فرزند بزرگ کلیسا [11]» به عنوان یک نمونه‌ی بد، الگویی برای دیگر کشورها گردد. به علاوه، پاپ ایمان کاتولیکی در فرانسه را متزلزل ارزیابی می‌کرد و امیدوار می‌بود که [کلیسای تحت] «آزار» دوباره تجدید حیات خواهد بود. در ماه اوت 1906، پاپ با انتشار نامه‌ای به کاتولیک‌ها دستور داد تا از اجرای قانون جدایی خودداری کنند. با این همه، بریان پس از رسیدن به وزارت سیاست مصالحه‌جویانه‌اش را ادامه داد و در سال‌های 1907 و 1908، **3 قانون جدید** با هدف (به گفته‌ی خودش) «**تعمیق و تثبیت کلیسای کاتولیک در فرانسه**» گذراند.

درحقیقت، امتناع پاپ از پذیرفتن قانون‌های جدید مانع از این نشد که حدود 40 هزار کلیسا که پس از انقلاب جزو اموال دولتی شده بود، به‌طور مجانی و

نامحدود در اختیار روحانیت کاتولیک رومی قرار گیرد و آنان را «متصرف بدون سند مالکیت حقوقی» بنامد. دلیل تأکید من بر «روحانیت کاتولیک رومی» به خاطر **پاردوکس استثنائی** است؛ هنگامی که دو کشیش بر سر یک کلیسا دعوا می‌کنند، آنکه با تبعیت از مقام‌های بالاتر کلیسا، خود را با قانون 1905 تطبیق -نمی‌داد در برابر کشیشی که خود را «کاتولیک جمهوری خواه» خوانده و قانون را به اجرا در می‌آورد، برنده می‌شد.

اما گرچه آزادی عمل به کیش کاتولیک حفظ شد، ولی کلیسای کاتولیک امتیازهای بسیاری را که قانون 1905- به آنان می‌داد، از دست داد؛ از جمله دارایی‌هایش را که بهای آن 400 میلیون فرانک طلا تخمین زده می‌شد، آن‌هم در دوره‌ای که یک آموزگار 200 فرانک در ماه حقوق می‌گرفت؛ دارایی‌هایی که به رغم مخالفت چپ‌ها که آن‌ها را دارایی دولت می‌شمردند، که قرار بود به کلیساها داده شود، به آنان برگردانده نشد. همین‌طور **تصمیم‌های موقتی** که برای تطابق کلیسا با نظام جدید گرفته شده بود، در مورد کاتولیسیسم به اجرا در نیامد. برخلاف پیش‌بینی‌ها، اسقف‌ها مجبور به ترک قصرهای کلیسایی شدند و غیره.

بدین‌سان، **لائیک‌های سرسخت** بسیار شادمان شدند، چرا که برخی از مطالبات آنان که در قانون قید نشده بود، سرانجام تحقق یافت. کامی پلتن^[12] رهبر حزب رادیکال-سوسیالیست با کنایه اظهار می‌داشت که -امتناع سرسختانه^[13] پاپ فقط می‌تواند اراده روح القدس باشد! برعکس، موضوع «**غصب و تصرف عدوانی**» که ابتدا کاتولیک‌های سرسخت در مورد حذف حقوق روحانیان -به‌کار می‌بردند، شدت ابعاد وسیع‌تری یافت. به نظر می‌رسد که این کار از **پیامدهای قانون** باشد، در حالی که **نتیجه‌ی امتناع او** باشد. حتی امروزه، اغلب موادی را به قانون 1905 نسبت می‌دهند که به هیچ‌وجه در آن درج نشده است.

با این‌وجود، قانون جدایی سه سال پس از تصویب آن تقریباً در آرامش اجرا می‌شد، که با توجه به این

نکته که فرانسه در سال 1904 در آستانه‌ی یک جنگ داخلی بود، نتیجه‌ای درخشان به حساب می‌آید. این آرامش موجب «اتحاد مقدس» در سال 1914 در برابر آلمان شد. با این وجود، حافظه‌ی تاریخی گزینشی عمل کرده، جنبه‌های مورد مناقشه را به ضرر تصمیم‌هایی حفظ کرد که به اوضاع آرامش بخشیده بود. جنبه‌ی صلح‌آمیز لائیسیته و هدف آن برای تسهیل زندگی باهم، در کاربرد اجتماعی واژه اصلاً به حساب نیامد.

«□□□□□□□□» □□□□□ □□□□□□□□ □□□□□□ □□ □□□□□□

این کار دو دلیل داشت. ابتدا گرچه دولت خارج از حوزه مناقشه قرار گرفت، **دعوی مدرسه** ادامه یافت و برای کسانی که در آرزوی دست و پنجه نرم کردن بودند و نتوانستند این کار را بکنند، این دعوا تا میزان مشخصی به عنوان یک مناقشه جایگزین تلقی گردید. در مقابل، به برکت امضای پیمانی میان واتیکان و دولت فرانسه در سال 1924، سپس با پذیرش لائیستهی دولت از سوی مجمع اسقفها در سال 1945، و بعد با درج لائیسته در قانون اساسی جمهوری سوم در سال بعد، و درج لائیسته در قانون اساسی جمهوری پنجم در سال 1958، در مورد جدایی آرامش بیشتری ایجاد شد.

با ثبت لائسیته در قانون اساسی، لائسیته آشکارا به مثابه قاعده حقوقی مشترک برای زندگی باهم درآمد. اما، کاربرد اجتماعی واژه به‌صورتی جهت‌دار به جنبه‌ی بازمانده‌ی تعارض‌آمیز آن کاهش یافت، مثل مخالفت با پرداخت یارانه دولتی به مدارس خصوصی-کاتولیک که با قانون دُبره در سال 1959 رسمیت یافت و به آن مدارس اجازه داد تا با دولت قرارداد ببندند. برای انجام این کار، انجمن‌های گوناگونی در «کمیته ملی کنش لائیک»^[14] گرد هم آمدند و در نتیجه واژه «لایک» از جنبه‌ی اجتماعی بار رزمنده خود را حفظ کرد. حال آنکه در سال 1984 با شکست طرح چپ برای ادغام مدرسه دولتی و مدرسه‌های زیر قرارداد [بادولت] در مجموعه‌ای به نام سرویس دولتی متحد و لائیک آموزش ملی^[15]، این مبارزه با

شکست روبرو شد.

به علاوه، دلیل دوم، گرچه قانون‌های مصوبه‌ی سال‌های 1905 تا 1908 خطر جنگ داخلی را دور کرد، درحقیقت، -در اینجا یک صلح مسلح داریم. «دو فرانسه» با توسعه‌ی دو شبکه‌ی انجمنی آمیزگاری [16] در چارچوب جامعه‌ی مدنی به رویارویی ادامه دادند. درواقع، یک شبکه‌ی آمیزگاری کاتولیک وجود دارد که شامل پشתיبانی‌ها، جنبش جوانان، جامعه‌ی زنان و مردان، مطبوعات کاتولیک، سندیکای [17] CFTC، ... است، همچنین یک شبکه‌ی آمیزگاری لائیک رشد می‌کند که از جمله در قالب فدراسیون‌های استانی آثار لائیک [18] فعالیت‌های فراآموزشی [خارج از مدرسه]، انجمن دوستی لائیک، و غیره سازمان می‌دهد. و در اینجا، واژه «لائیک» بیش از اینکه به نظارت سیاسی-حقوقی رجوع دهد، به پس زمینه و چشمانداز فرهنگی می‌پردازد که یا می‌تواند موجب گاهش جدل‌های مذهبی و غیرمذهبی شود یا مجادله‌آمیز و دین‌ستیز باشد.

با این‌همه، با پایان امپراتوری استعماری فرانسه، ایجاد جامعه‌ی مصرفی، پیامدهای شورای دوم واتیکان (1962-1965) و سپس «مه 68»، بسیاری از انجمن‌های کاتولیک سکولاریزه شده و کنشگرانی آموزش دادند که در آن زمان « » می‌خواندند.

از سال‌های 1980 به بعد، قانون 1905، فراتر از روایت افسانه‌ای که به آن دادند، بهتر شناخته شده است و برخی جنبش‌های لائیک، نظیر جامعه معلمان معتقدند که بهتر است همه عظمت واژه «لائیسیته» را به آن برگردانند. اما، به روشی که زیاد مناسب نیست، یعنی اغلب با افزودن صفتی به آن: مثل «لائیسیته‌ی باز»، حتی «لائیسیته‌ی کثرت‌گرا» جهت درنظر گرفتن تشدید تنوع فرهنگی و مذهبی فرانسه، به‌ویژه با تغییر شکل نفوذ اسلام.

تا آن‌زمان، پیروان این دین، کارگران مهاجر، به صورتی به فریضه‌های دینی عمل می‌کردند که به‌چشم نمی‌خورد و بین دو کرانه‌ی دریای مدیترانه در رفت و

آمد بودند. بحران نفتی میانه‌ی سال‌های دهه 1970 یک بحران اجتماعی-اقتصادی به بار آورد (یا بیان دوره‌ای - که به سی سال پرافتخار موسوم بود)، و نیز قانون‌های مربوط به مهاجرت سخت‌تر شدند. آن‌گاه، آنچه به «**اسلام خانواده‌ها**» موسوم شد، ظهور کرد، یعنی استقرار دائمی مسلمانان که بیشترشان شهروند فرانسه شدند، در عین‌حال که کشورهای منشاء نیز آنان را شهروند خود تلقی می‌کنند که این امر یکی از جنبه‌های مسئله را تشکیل می‌دهد.

تغییر موضع در سال 1989

در سال 1989، وقتی «**ماجرای کری [19]**» - اسم شهری است در شمال پاریس- پیش آمد، **تغییر موضعی** صورت گرفت. برخلاف مقررات داخلی مدارس راهنمایی، سه دختر جوان با برداشتن روسری در کلاس، که موهای آنان را می‌پوشاند، مخالفت کردند. این موضوع که حادثه‌ای انضباطی بود، در میان تعجب همگان ابعادی ملی به خود گرفت.

در واقع، **عوامل ساختاری** در این جریان نقش ایفا می‌کنند. سال 1989 با فتوای خمینی دائر بر محکومیت به مرگ سلمان رشدی آغاز می‌گردد و با سقوط دیوار برلین پایان می‌یابد. **مخاصمت بین شرق و غرب جای خود را به ترس از اسلام سیاسی می‌دهد.** بین این دو رویداد مهم، بزرگداشت دوستمین سالگرد انقلاب فرانسه، دوباره جمهوری‌خواهی را به جایگاه افتخار که در آن زمان «جهان‌شمولی تجریدی» نامیده می‌شد، برمی‌گرداند. در هر حال از هنگامی که ماجرای کری پیش آمد، **لائسیسته به‌ویژه در مورد اسلام به دو صورت متفاوت مورد استناد قرار گرفته است؛** یکی اجبار بر بی‌طرفی مذهبی را ترجیح داده و دیگری خود را مراقب آزادی وجدان نشان می‌دهد.

ماجرای شهر کری در عرصه‌های قضائی و رسانه‌ای **نتایج بسیار متفاوتی** داشت. رسانه‌ها غالباً «**لائسیسته**» و ممنوعیت روسری در مدارس را به هم مربوط می‌کردند. برخی از دختران جوان محجبه، یا

از سوی کسانی که مجذوب آنان شدند و یا کسان دیگری که از آنان متنفر گشتند، تقریباً به ستاره تبدیل شدند. اما شورای قانون اساسی یک نظریه قضائی صادر کرد با این مضمون که حمل نشانه‌های مذهبی به‌خودی‌خود با لائیسیته ناسازگار نیست. زمانی با آن ناسازگار می‌گردد که با سرباززدن از برنامه‌های درسی و انطباق و یا با فشار نسبت به دانش‌آموزانی همراه باشد که این علامتها را با خود حمل نمی‌کنند. این نظریه بررسی «مورد به مورد» را ترجیح داد.

با این حال این نظریه به سه دلیل اجرا نشد. نخست، زیرا در دهه 1990 الجزایر دست خوش جنگی داخلی بین ارتش و اسلامیت‌ها بود. گرچه در الجزایر فجایی از هردو طرف بروز می‌کرد، فرانسه دستخوش سوء قصدهای تروریستی از جانب جبهه اسلامی رستگاری گردید. دوم این که راه حل پراگماتیک شورای قانون اساسی مورد پذیرش اکثریت دبیران فلسفه، که غالباً همچون برگزیدگان صنف دبیران تلقی می‌گردند، قرار نگرفت. سرانجام زیرا که در سال 1994 بخشنا مه‌ای از سوی وزیر وقت آموزش ملی، فرانسوا بایرو [20]، صادر شد که کوشید نظریه شورای قانون اساسی را دور بزند. دختران جوان روسری به سری که از مدارسشان اخراج می‌شدند، اغلب به کمک انجمن‌های رزمنده مسلمان (امری که مسئله را سیاسی می‌کرد)، در دادگاه‌ها برنده می‌شدند و پیروزمندانه به سر کلاسه‌های خود برمی‌گشتند که این نیز به آشفتگی در میان صنف معلمان دامن می‌زد.

ابتدای قرن بیست و یکم با سوء قصدهای 11 سپتامبر در آمریکا و با حضور رهبر دست راستی افراطی، ژان ماری لوپن [21]، در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری فرانسه در سال 2002 مواجهیم. در این اوضاع و احوال است که یکسال بعد بنا به خواست ژاک شیراک [22]، کمیسیون معروف به «کمیسیون استازی» [23] پیشنهاد کرد «نشانه‌های چشمگیر و آشکار» در مدارس عمومی ممنوع شود. این اقدام با قانون

15 مارس 2004 اجرائی شد. این قانون یک استثناء در یک آزادی (حق نشان دادن هویت مذهبی) را به جز برای نمایندگان دولت می‌پذیرد. سال بعد ژاک شیراک، «مرجع عالی مبارزه علیه هرگونه تبعیض و درجهت تأمین برابری» [24] را ایجاد کرد. این مرجع به دقت مراقبت خواهد کرد که ممنوعیت نشانه‌های مذهبی فقط محدود به شاگردان مدارس عمومی باشد و به‌ویژه به دانشگاه‌ها، هتل‌ها و غیره سرایت نکند. خلاصه این سازمان از اصول قضائی لائیسیته دفاع می‌کرد که به مذاق نیکلا سارکوزی [25] خوش نیامد و آن را در سال 2011 منحل کرد. پیش از آن در اکتبر سال 2010 سارکوزی اِلْهام بخش قانونی شد که پوشاندن چهره، یعنی عملاً استفاده از نقاب و برقع، را در فضای عمومی ممنوع می‌کرد. همه حقوقدانانی که در مقابل کمیسیون پارلمانی حاضر شدند خاطر نشان ساختند که چنین قانونی نمی‌تواند به اصل لائیسیته استناد کند زیرا لائیسیته در فضای عمومی متضمن آزادی وجدان می‌باشد. با این حال رسانه‌ها غالباً طوری وانمود می‌کردند که گویا این قانون به لائیسیته مربوط شده است وقتی دست چپ‌ها در سال 2012 به [] می‌قدرت بازگشتند، رصدخانه لائیسیته [26] را سال بعد تاسیس کردند که علیرغم انتقادات، توانست تا زمان انحلال آن در سال 2021 با جدیت از اصول حقوقی لائیسیته دفاع کند. در فاصله این سال‌ها فرانسه در ائتلاف بین‌المللی علیه داعش شرکت کرد و با نیروی نظامی علیه گروه‌های تروریستی در مستعمرات سابق خود در آفریقا (در مناطق معروف به جنوب ساحل) مداخله نمود. علاوه بر آن سوء قصدهای متعددی را تحمل کرد که از میان آن‌ها می‌توان کشتار گروه روزنامه نگاران [] - [] [27] در ژانویه 2015، کشتار بیش از 130 نفر در پاریس در نوامبر همان سال، کشتار 86 نفر در شهرنيس [28] در سال 2016 و قتل یک دبیر بنام ساموئل پتی [29] را در اکتبر 2020 نام برد. پس از این آخرین جنایت، قانونی که در ابتدا قانون علیه «جدائی طلبی» (تلویحا اسلامیت مورد نظر بود) و سرانجام قانون «تقویت‌کننده احترام به اصول جمهوری‌خواهی» نامیده شد در ماه اوت 2021 به

تصویب رسید که اهداف آن چنین بود: کنترل نسبی
اداری دوره‌ای انجمن‌های مذهبی، تشدید برخی
مجازات‌های پلیسی و در آنچه به قانون 1901 (یعنی
قانون انجمن‌ها) مربوط می‌گردد، تخصیص کمک‌های عمومی
- به انجمن‌ها را به امضای یک منشور «ارزش‌های جمهوری
خواهانه» از سوی آنان وابسته می‌کرد. □□□□□□□□
□□□□□ □□□□□ این چشم انداز بسیار سریع
اجتماعی-تاریخی می‌خواست نشان دهد که در مبحث
لائسیت، حرف و عمل ضرورتاً بر هم منطبق نیستند.
در عین حال می‌توان دو ملاحظه را نشان داد که فقط
در ظاهر با هم تفاوت دارند. از یکسو در فرانسه
همیشه استنباط‌های سیاسی متفاوتی از لائسیت وجود
داشته و از سوی دیگر، علیرغم این ازیسی سال پیش به
این طرف به تدریج چرخشی در این مفهوم صورت گرفته
است. اولین ملاحظه را در نظر بگیریم: از زمان
جمهوری سوم به بعد جریان‌های گوناگون، از
گرایش‌های بسیار روحانیت ستیز گرفته تا تمایلات
بسیار آشتی جویانه تر به لائسیت ارجاع می‌داده
اند. برای دسته اول کاتولیسیسم نوعی دشمن ابدی
تلقی می‌شد که در یک نبرد دائمی بایستی با آن
خواست هرگونه خصلت □□□□ مخالفت می‌شد. دسته دوم می
رسمی از کاتولیسیسم حذف گردد به این امید که به
آزادی نفع برساند. آنا تول فرانس [\[30\]](#) اعلام کرد که
«آذرخش‌های آن بایستی منحصرأ روحانی باشند». آخرسر
آشتی جویان توانستند برنده باشند زیرا به نظر
سرشناسان روحانیت ستیز، به رغم هرچیزی، آنان
قوانینی را که به تصویب رساندند در «جهت خوب»
حرکت می‌کرد، ولی فقط ناکافی بودند. از سوی دیگر
کسانی که روحانیت ستیز بودند فکر می‌کردند که گذر
زمان به سود آنان است زیرا که خود را نمایندگان
اردوگاه پیشرفت می‌پنداشتند. در نهایت نیازی به
ای نبود: چرا که دشمن □□□□□□□□ هیچ قانون تحدید کننده
آزادی، یعنی کاتولیسیسم، خود در آزادی تحلیل
میرفت. از این زاویه اجرای قانون 1905 بسیار
های لائیک، با وجود □□□□□□□□ با معنی است: در میان جریان
اختلافاتشان، و به رغم مخالفت‌های پی در پی پاپ پی
دهم، و با این هدف که اعمال عمومی آئین کاتولیک

- بتواند ادامه یابد ، در مورد اتخاذ تصمیمات سازش جویانه اتفاق نظر وجود داشت. اما همان گونه که توضیح دادم این مخالفت ها قانون را کمتر از آنچه پیش بینی می شد لیبرال کرد و به ویژه موجب پیدایش **روایتی** شد که این باور را ایجاد می کرد که روحانیت ستیزان سرسخت برنده شده اند. گرچه جدال دو فرانسه نفاق را به حدی که در دموکراسی قابل پذیرش باشد کشانده بود، تا سال های دهه 1980 لائیسیته همچنان بنظر میرسید پرچم یک اردوگاه باشد، در حالی که از سال 1946، با ثبت در قانون اساسی به عنوان یک قاعده ی زیست جمعی جمهوری خواهانه دارای مشترک - همه فرانسویان شده بود. در میان سال های 1980 از یک سو دعوای مربوط به مدارس به نفع کاتولیسیسم به پایان رسیده بود و از سوی دیگر، گرچه کاتولیسیسم ناپدید نشده بود ولی جامعه فرانسه سکولاریزه شده و روحانیت ستیزی دیگر از مد افتاده به نظر میرسید. از این گذشته این دوجنبه نقاط مشترکی داشتند. کاربرد اجتماعی لائیسیته می توانست به صورتی تدریجی واقعیت حقوقی خود را تأیید کند و با تعریفی که شورای قانون اساسی از آن داده بود مطابقت نماید. با این حال از این لحظه به بعد عده ای شروع به صحبت از «**بازگشت مذهب**» کردند، این امر به ویژه مرتبط بود با بحران دنیای کمونیست، با رادیکالیزه شدن جمهوری اسلامی ایران، با گسترش جهانی شدن و افزایش نگرانی های زیست محیطی که ایدئولوژی پیشرفت را مورد پرسش قرار میداد. در این هنگام نوعی «**فشار اجتماعی**» (اصطلاحی از یکی از رهبران دست راستی بنام فرانسوا باروئن [\[31\]](#)) کم کم روی لائیسیته ای که تا آن موقع وجود داشت قرار گرفت. این **دومین ملاحظه** است. این لائیسیته ی جدید همان ی اولی در مجادلات **تاریخ مندی** را ندارد. لائیسیته سیاسی- مذهبی ناشی از جنگ های مذهبی و انقلاب فرانسه ریشه دارد. بخش مهمی از لائیسیته دومی حاصل **دوران استعمار** است که فرانسه در عین حال یک امپراطوری استعماری است و قواعد حاکم بر عمل کرد آن با اولی یکی نیست. بدینسان بود که واژه «**مسلمان**» در الجزایر هم معنی مذهبی داشت و هم معنی قومی که

معرف «سوژه» بود (و نه شهروند) که از یک «موقعیت شخصی قانونی» برخوردار بود و قانون 1905 در در الجزایر اعمال نشد. سپس، «[مجلس شورای ملی](#)» ناشی از همان ژئوپولیتیک نیست؛ این لائیسیته با حل های دو فرانسه مرتبط نیست، بلکه اساساً با مناقشه یک موقعیت سیاسی بین المللی دشوار و با ترسها و نگرانیهای ناشی از آن ارتباط دارد یعنی هراس از دست دادن هویت در مقابل امواج مهاجرتی، نگرانی نسبت به اسلامیسم سیاسی ماوراء ملی و ترس از های تروریستی. قبلاً دیدیم که ارجاع به سایر سوء قصد کشورها در لائیسیته اولی وجود داشت؛ امروزه برخی از طرفداران «[مجلس شورای ملی](#)» تصور میکنند که مدل «آنگلو ساکسون» نسبت به مذاهبها نظر خیلی ملایمی دارد و می‌کوشند آن را همچون چیزی نفرت‌انگیز جلوه دهند. سوم این که نیروهای سیاسی دیگر همان که بوده اند نیستند؛ ارجاع به لائیسیته در درازمدت عنصری پایه‌ای از هویت سیاسی چپ را تشکیل می‌داده است، حتی زمانی که دست‌راستی‌ها اساس آن را می‌پذیرفتند، در ادامه دعوا بر سر مدارس بازهم لائیسیته‌ی مبارز، دست چپی بود. پس از سال 1989، و بویژه پس از 2004 دست راستی‌ها موضوع «دفاع از لائیسیته مورد تهدید» -کنند و بحث‌ها به موضوع‌های میان رشته‌ای علم می‌ای[32] تبدیل می‌گردند. می‌توانیم حتی از لغزش به راست، و به راستی از زمانی که مارین لوپن جان‌نشین پدرش شده، به راست افراطی، صحبت کنیم. سرانجام این که لائیسیته تاریخی با «[مجلس شورای ملی](#)» یک مذهب اکثریت و مسلطی می‌جنگید که به نظام‌های سیاسی ارتجاعی یا محافظه‌کار وابسته بود و می‌کوشید دولت را به ابزاری در جهت منافع خود بکار گیرد. امروزه -داو مسلط مردود شمردن آن چیزی است که «[مجلس شورای ملی](#)» نامیده می‌شود که فرد را در جماعتی گرد می‌آورد و به آزادی او زیان می‌رساند. برای جمعی این ابزاری است در دست گروه‌های فشار اقلیت و افراطی؛ برای دسته‌ای دیگر، در جاهائی که این ی‌کمونوتاریسم وجود دارد، در وحله نخست نتیجه سیاست‌های عمومی گرایش‌هایی است که به گتوئیزه کردن اجتماعی و تبعیض منجر می‌گردد

اشاره کردم که در فرانسه امروزی دو لائیسیته بر روی هم قرار می‌گیرند. در صورتی که اصلاحات قانونی را نباید کم اهمیت داد، ولی در حال حاضر اساس چهارچوب قانونی لائیسیته به حیات خود ادامه می‌دهد و همان طور که دیدیم لائیسیته، آن‌گونه که بوسیله شورای قانون اساسی تعریف شده به همان تعریف قانون 1905 بسیار نزدیک است و خوشبختانه در غالب اوقات یک زندگی جمعی صلح‌آمیز را سازمان می‌دهد. یکبار دیگر تأکید می‌کنم که لائیسیته را نباید به کاربرد مسلط اجتماعی این واژه تقلیل داد، و نبایستی واقعیت اجتماعی و اخبار رسانه‌ای را با هم اشتباه کرد. رابطه این‌ها شبیه رابطه‌ای است که بین سرکوه یخ و کوه یخ وجود دارد.

از سوی دیگر، حتی کاربرد کلمه «□□□□□□□□» بیش از آن چه به نظر می‌رسد چند صدائی است. به برکت آثار دانشگاهی و متون نوشته شده، تاریخ لائیسیته بهتر شناخته شده است. این ایده که هنگامی که دولت‌ها از مذهب مستقل اند، لائیک به شمار می‌روند و اینکه همه شهروندان، مذهب و اعتقاداتشان هرچه باشد رسماً با هم برابرند، به راه خود ادامه می‌دهد. برماست که همچون پژوهشگر و دانشگاهی نپذیریم که در چنان بحث‌های اجتماعی درگیرشویم، که همچون شن‌های روان ما را به درون خود می‌کشد، و در مقابل، مفاهیم گوناگون لائیسیته را در کشورهای مختلف مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم و آن‌ها را در مقایسه با غایت مندی‌های لائیک (که برابر است با آزادی وجدان و رد هر نوع تبعیض به دلائل دینی یا اعتقادی) ارزیابی کنیم و در جستجوی راه‌های نزدیک‌شدن، و حتی رسیدن به این غایت‌ها (جدائی قدرت سیاسی از اقتدار مذهبی؛ موقعیت دآوری بی‌طرفانه دولت) باشیم

Ferdinand Buisson – [1]

Dictionnaire de Pédagogie – [2]

[3] - کنکوردا Concordat به پیمان بین واتیکان و دولتها گفته میشود. نخستین کنکورد بین پاپ کالکیست دوم و هانری پنجم پادشاه رومی در سال 1122 امضا شد.

[4] - Charles-Augustin Sainte-Beuve

[5] - anticléricalisme

[6] - از کودتای ناپلئون سوم در 1852 تا 1870.

[7] - Jules Ferry

[8] - Dreyfus سروان آلفرد در فوس که در سال 1894 به تادرست متهم متهم به جاسوسی برای آلمان شد. او را محاکمه و خلع درجه کردند. روشن شد که ریشه این کینه‌توزی یهودستیزی بود. بعدها از او اعداء حیثیت شد.

[9] - Emile Combes

[10] - Aristide Briand

[11] - منظور فرانسه است.

[12] - Camille Pellletan

[13] - در متن Non possumus (ما نمی توانیم) از سخنان انجیل.

[14] - Comité National d'Action Laïque, CNAL

[15] - Service public unifié et laïque de l'Education nationale, SPULEN

[16] - sociabilité

[17] - Confédération Française des Travailleurs Chrétien, CFTC, کنفدراسیون فرانسوی کارگران مسیحی

[18] - Fédérations départementales des Œuvres Laïque, FOL

[19] - شهر کری Creil

[20] - François Bayrou

Jean-Marie Le Pen – [\[21\]](#)

Jacques Chirac – رئیس‌جمهوری فرانسه از 1995 تا 2007 [\[22\]](#)

Commission Stasi – [\[23\]](#)

Haute Autorité de Lutte Contre les Discrimination et – [\[24\]](#)
pour l'Egalité, HALDE

– نیکولا سارکوزی Nicolas Sarkozy رئیس‌جمهوری فرانسه از
2007 تا 2012. [\[25\]](#)

Observatoire de la Laïcité – [\[26\]](#)

Charlie Hebdo – [\[27\]](#)

Nice – در جنوب فرانسه [\[28\]](#)

Samuel Paty- [\[29\]](#)

– اناتول فرانسه Anatole France، نویسنده فرانسوی
(1844-1924) [\[30\]](#)

François Baroin – [\[31\]](#)

Transversal – [\[32\]](#)

Clericalisme – [\[33\]](#)

Communautarisme – [\[34\]](#)